

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفتاد و چهارم، پاییز ۱۴۰۳: ۱۷۰-۱۴۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل تطبیقی عناصر داستانی داستان ایرانی

«شهری چون بهشت» و داستان چینی «جشن نعمت»

* خدیجه حاجیان

** سعید بزرگ بیگدلی

*** ژو (نام فارسی ایرج) وانگ

چکیده

برخی آثار ادبی، بازتابندهٔ واقعیت‌ها و سنن حاکم بر جوامع بشری است؛ زیرا عرف رایج بر سبک نویسنده تأثیر می‌گذارد و مخاطب با خواندن آنها، واقعیت‌ها و تعاملات اجتماعی ادوار خاص را درمی‌یابد. جامعهٔ ایران در میانهٔ قرن بیستم میلادی/ اوایل چهاردهم خورشیدی، شاهد تغییراتی سریع بود. نویسندگان، آثاری فراوان و متفاوت خلق کردند. در این میان آثار واقع‌گرای «سیمین دانشور»، تأثیری عمیق بر فضای ادبی ایران گذاشت. «لو شون»، نویسندهٔ معاصر چین نیز در زمینه‌های رمان، داستان کوتاه، مقاله، نقد ادبی و ترجمه، در اوایل قرن بیستم، آثاری شگرف با تعبیراتی غنی و روشنگرانه پدید آورده است. هرچند دانشور و لو شون پرورش‌یافتهٔ دو فرهنگ متفاوت در دو کشور مختلفند، مقایسهٔ دو اثر واقع‌گرایانهٔ آنها بیانگر شباهت‌های بسیار در نقد واقعیت‌های جامعهٔ روزگار خودشان است. در این مقاله به روش تطبیقی، دو داستان کوتاه «شهری چون بهشت» از دانشور و «جشن نعمت» از لو شون بررسی شد و شباهت‌ها و تفاوت‌های ناگزیرشان از نظر برخی عناصر داستانی از جمله شخصیت‌پردازی، زاویه‌دید و... بررسی و مقایسه شده است. برای نمونه، شخصیت‌های اصلی هر دو

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، ایران hajiyian@modares.ac.ir

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، ایران bozorgs@modares.ac.ir

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران irajjj@163.com



داستان از قشر آسیب‌پذیر و رنجکش جامعه‌اند که رخدادهای زندگی‌شان، زنجیره اصلی داستان را شکل می‌دهد و با بیان وقایع زندگی و موقعیت‌شان، مشکلات و نابه‌نجاری‌ها آشکار شده، واقعیت‌های حاکم بر جامعه نقد می‌شود. گرایش به مسائل اجتماعی و توجه به زندگی مردم جامعه و طبقات فرودست و هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌های اصلی، از شباهت‌های دو اثر و نمود باورهای دینی دانشور و دین‌ناباوری لوشون از تفاوت‌های بارز منعکس در دو اثر است.

واژه‌های کلیدی: سیمین دانشور، لوشون، و ادبیات تطبیقی، شهری چون بهشت و جشن نعمت.



مقدمه

نویسندگان ایرانی در اواسط قرن بیستم میلادی، آثار فراوان خلق کردند که از میان آنها، آثار واقع‌گرای «سیمین دانشور»، تأثیری شگرف بر فضای ادبی جامعه ایرانی برجای گذاشت. آثار او، بازنمایی تاریخ و فرهنگ ایران از زوایای مختلف بوده است که اهمیت اجتماعی والایی دارند. وی از نویسندگان مشهور صاحب‌سبک با آثاری تأثیرگذار در ادبیات داستانی فارسی است.

همچنین «لوشون»^۱ (۱۸۸۱-۱۹۳۶م)، یکی از بنیان‌گذاران ادبیات معاصر چین در دهه ۱۹۳۰ و نماینده نویسندگان چپ‌گرای چینی در شانگهای است که تأثیری برجسته بر ادبیات معاصر چین دارد. او در زمینه‌های رمان، داستان کوتاه، مقاله، نقد ادبی و ترجمه، آثاری برجسته پدید آورده است. آثار وی در بیداری مردم، در دوره انقلاب کمونیستی تأثیری بسزا داشته است.

هرچند سیمین دانشور و لوشون در دو کشور متفاوت با دو فرهنگ، آداب و سنن متفاوت زندگی می‌کردند، مقایسه آثار واقع‌گرایانه‌شان، بیانگر دیدگاه‌های مشابه و نزدیک به هم آن دو در موارد متعدد است. «مهرانگیز» و «شیانگ لین» شخصیت‌های اصلی داستان‌های «شهری چون بهشت» (از دانشور) و «جشن نعمت» (اثر لوشون)، هر دو نماینده مردم زحمتکش، مظلوم و محروم طبقات پست جامعه‌اند که نویسندگان با تصویرسازی هنرمندانه زندگی آنان با به‌کارگیری شگردهای ادبی، مسائل اجتماعی و مشکلات جامعه زمانه خود را روایت و نقد می‌کنند. در این مقاله به بررسی و مقایسه تطبیقی عناصر داستانی از جمله شخصیت‌پردازی، زاویه‌دید، درون‌مایه و دیگر عناصر دو داستان پرداخته، شباهت و تفاوت‌هایشان تبیین می‌شود. وصف زندگی مهرانگیز و شیانگ لین که «نماد» مردم زحمت‌کش و بی‌پناهند، بازتاب مشکلات و دردهای آن روزگار جامعه ایران و چین است.

مسئله و هدف پژوهش

شباهت‌ها و مشترکات موجود میان آثار ادبی جوامع مختلف، در حقیقت نشان‌دهنده

مشترکات و شباهت‌های روحی و فرهنگی آن جوامع است. پرسش اصلی پژوهش این است که: «شهری چون بهشت» اثر دانشور و «جشن نعمت» از لوشون از نظر عناصر داستانی تا چه اندازه با یکدیگر قابل تطبیق بوده، شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان کدام است؟ در پژوهش، شباهت‌های متعدد دو اثر به‌رغم تفاوت‌های ناگزیر دیده می‌شود که بیانگر شباهت‌های اجتماعی دو جامعه ایران و چین با دو فرهنگ به‌ظاهر بسیار متفاوت و در نتیجه تبیین شباهت و تفاوت دیدگاه‌های نویسندگان است. علاوه بر نکات یادشده، هدف پژوهش، شناساندن بیشتر ادبیات معاصر چین به مخاطبان فارسی‌زبان است.

پیشینه پژوهش

تاکنون در زمینه مقایسه ادبیات داستانی معاصر ایران و چین به روش تطبیقی، پژوهشی انجام نشده و این تحقیق، کاری است نو که می‌تواند راه‌گشای پژوهش‌های بعدی باشد. برخی پژوهش‌ها در حد تحلیل یا ذکر برخی ویژگی‌های «شهری چون بهشت» در کشور مبدأ بوده است. برای نمونه در مقاله «تحلیل داستان کوتاه شهری چون بهشت اثر سیمین دانشور» از قویمی و لاجوردی (۱۳۹۴) بر ویژگی‌های این داستان تکیه شده و نویسندگان تأکید می‌کنند که داستان، تصویری از واقعیت جامعه و فرهنگ آن دوران است.

همچنین در مقاله «نقد و بررسی شهری چون بهشت از دیدگاه فرمالیستی» اثر خاتمی (۱۳۸۶) نیز به این نکته اشاره شده است که شخصیت‌های داستان، هر کدام نماد یک گروه جامعه‌اند و مهرانگیز، نماد قشر محروم و ستم‌کش است که گریزی از سرنوشت ندارد. یا ترجمه به زبان مقصد؛ این داستان و «سووشون» از دانشور به زبان چینی ترجمه شده است، اما تاکنون هیچ اثری از لوشون به فارسی ترجمه نشده است^(۱). در نتیجه نویسنده و آثارش در جامعه ادبی فارسی کمتر شناخته شده است.

چارچوب نظری

ادبیات تطبیقی

در حوزه ادبیات تطبیقی، مکتب‌های فرانسه و آمریکا بیشتر در جهان مطرح

هستند. اولی به بررسی تأثیر فرهنگ یک کشور بر ادبیات کشوری دیگر و دومی به مقایسه فرهنگ‌های ملل مختلف در شرایط تاریخی یکسان، جست‌وجوی شباهت‌ها و اختلافات و یافتن قوانین مشترک می‌پردازد. دانشمندان فرانسوی به نمایندگی از واتیکان^۱ و گیل^۲ بر بررسی تأثیر ادبیات مختلف ملی تأکید دارند و دانشمندان آمریکایی به نمایندگی از ولک^۳ بر تحقیقات موازی.

در «تحقیقات موازی»^۴، پیشنهاد محققان ادبیات تطبیقی آمریکایی، تکیه بر این است که حتی اگر هیچ ارتباط تاریخی، فرهنگی یا غیره میان ادبیات ملل وجود نداشته باشد، باز می‌توان تحقیقات مقایسه‌ای/ موازی انجام داد؛ تا جایی که دامنه تحقیقات ادبیات تطبیقی می‌تواند مرز رشته‌هایی مانند ادبیات، موسیقی، فلسفه، دین، روان‌شناسی و حتی ریاضیات را درنوردد. ولک در مقاله «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی» می‌نویسد: «ادبیات تطبیقی، تمام ادبیات را از لحاظ بین‌المللی مطالعه می‌کند و تمام خلاقیت و تجربه ادبی را یکپارچه می‌داند و در واقع یک مطالعه ادبی است بدون مرزهای زبان، اخلاق و سیاست. مقایسه نمی‌تواند تنها محدود به ارتباطات واقعی تاریخی باشد؛ زیرا تجربه زبان‌شناسان اخیر نشان داده است که ارزش مقایسه هم در مطالعه اثرات پیوندهای واقعی و هم در زبان‌هایی که هیچ رابطه تاریخی ندارند، وجود دارد» (Wellek, 1985: 144; 1985: 27). رماک نیز در مقاله «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی»، تعریف اساسی از مکتب آمریکایی را چنین پیشنهاد می‌کند: «مطالعه ادبیات فراتر از مرزهای کشوری خاص» (Remak, 1961: 22).

به قولی ادبیات تطبیقی در حقیقت انعکاس و تأثیر و تأثر ادبیات ملل گوناگون از یکدیگر را به نمایش می‌گذارد (صلاحی مقدم، ۱۳۷۸: مقدمه) و هدف تطبیق‌گر، نشان دادن اتحاد بنیادین جهان ادبی است (یوست، ۱۳۹۷، مقدمه مترجمان: ۱۴).

ادبیات تطبیقی در چین

علاوه بر دو مکتب یادشده، در چین نیز در زمینه ادبیات تطبیقی، کارهایی از صد

1. Vatican

2. Gill

3. Wellek

4. Parallel research

سال پیش شروع شده است و محققان از آن زمان، برخی از آثار چینی را با آثار غربی مقایسه کرده‌اند. برای نمونه جی شینلین^۱، «تاریخچه روابط فرهنگی چین و هند» را در سال ۱۹۵۷م نوشت و با مقایسه پنچاتنتر (نمونه‌ای از ادبیات هندوستان) و تایپینگ گوانگجی^۲ (نمونه‌ای از ادبیات چین)، تأثیر ادبیات هند بر ادبیات چینی را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که هر دو اثر ادبی مبتنی بر افسانه‌ها هستند و فلسفه زندگی را به مخاطبان منتقل می‌کنند. تایپینگ گوانگجی تحت تأثیر بسیاری از آداب فرهنگ‌های بودایی هند بوده، توصیفات بسیاری از «بودا» در آن آمده است. مقایسه دو کتاب نام‌برده نشان می‌دهد که توصیفات بودایی در دو اثر بسیار متفاوت است و عناصر فرهنگی در دو اثر تغییر کرده، تنوع ادبی را سبب شده است (Ji Xianlin, 1957: 86).

فنگ ژی^۲ در ۱۹۵۲م، دوفو و گوته^۳ را نوشت و با مقایسه فنون خلاقانه دو شاعر، «خلاصه قانون مشترک آفرینش ادبی» را بیان کرد. گوته، تحقیقات عمیقی درباره علوم طبیعی دارد و نتایج تحقیقات طبیعی را با آفرینش ادبی ترکیب می‌کند. هرچند دوفو، تحقیقاتی مدون و منسجم درباره علوم طبیعی همانند گوته ندارد، طبیعت، احساسات شخصی و رویدادهای سیاسی را در آثار خود ترکیب می‌کند.

پان ینگینگ^۳، مقایسه‌ای از «خشم و هیاهوی» ویلیام فاکنر آمریکایی و «خشخاش قرمز» آلای چینی را در ۲۰۱۴م بر اساس چارچوب ادبیات تطبیقی چینی انجام داد و نشان داد که بین دو اثر، شباهت‌های زیادی همچون فنون داستانی، مضمون داستان بر اساس زادگاه، زمان و مکان مبهم و... وجود دارد؛ تا جایی که برخی معتقدند که «خشخاش قرمز»، تقلیدی از «خشم و هیاهو» است. ینگینگ در مقاله‌ای، تفاوت‌های آنها را بررسی نموده، بر این نکته تأکید کرد که «خشخاش قرمز» بر اساس تجربه زندگی منحصربه‌فرد نویسنده و فرهنگ قوم تبتی نوشته شده است که این نکته، تنوع ادبیات در کشورهای مختلف را نشان می‌دهد.

آنچه پژوهشگران چینی انجام دادند، تنها در حد یک مقایسه کلی بود. با این حال

1. Ji Xianlin

2. Feng Zhi

3. Pan Yingying

نشان می‌دهد که در آن دوره یعنی دهه ۱۹۳۰م، کار مقایسه‌ای بر مبنای ادبیات تطبیقی بین برخی متون ادبی چینی و غربی آغاز شده بود. محققان چینی با نمونه‌های بالا در حقیقت به نقد مبانی دو مکتب فرانسوی و آمریکایی پرداخته، در بیان تعاریف فراتر رفته‌اند. از نظر آنها، نظریه ادبیات تطبیقی مکاتب فرانسوی و آمریکایی، ضعف‌های متعددی دارد؛ از جمله اینکه بر مبنای نظریه دو مکتب یادشده، هدف اساسی ادبیات تطبیقی، جست‌وجوی زمینه‌های مشترک است و به تفاوت‌ها توجه نمی‌شود.

مکتب فرانسوی، «مقایسه» را کنار گذاشت و تنها بر مطالعه روابط ادبی و تاریخ ادبیات تمرکز کرد. همچنین «نظریه بی‌حد و حصر» یا به‌قولی «بی‌هیچ مرز»، اشکال مکتب آمریکاست. بدون چنین «مرز» اساسی، ادبیات تطبیقی ممکن است هویت خود را از دست بدهد و به احتمال زیاد تبدیل به یک رشته «توخالی» شود (Cao Shunqing, 2012: 38). اما در مکتب چینی، توجه ویژه به مقایسه ادبیات در تمدن‌های ناهمگن شده است و ناهمگنی و تنوع آنها را پایه یا مبنای ادبیات تطبیقی می‌داند. در این مکتب علاوه بر مطالعات تأثیرگذار سنتی، بر مطالعات موازی و بررسی تنوع ادبی نیز تأکید می‌شود و در حقیقت بر «جست‌وجوی زمینه‌های مشترک» هم‌زمان با «جست‌وجوی اختلافات یا تفاوت‌ها» تأکید می‌کند. مطابق مکتب چینی از «جست‌وجوی زمینه مشترک» باید عبور کنیم و به بیان تفاوت‌ها، تغییرات و جهش‌ها برای بررسی مجدد و تعریف زمینه تنوع ادبی ادبیات تطبیقی پردازیم (همان: ۲۵). مطالعات تنوع ادبی، چشم‌انداز جدید ادبیات تطبیقی است؛ زیرا می‌توان نشان داد که میان پدیده‌های ادبی که هیچ تأثیر و رابطه‌ای ندارند، تنوع ادبی همچنان وجود دارد.

عناصر داستانی

عناصر داستان، اجزای بنیادین تشکیل‌دهنده داستانند. هر داستانی برای شکل‌گیری، از ساختار و عناصری تشکیل می‌شود که با هنرمندی و خلاقیت داستان‌نویس به صورت یک داستان کامل نمود می‌یابد و داستان‌نویس با کمک این عناصر به آفرینش پیکره داستان می‌پردازد. داستان کوتاه از عناصر مختلفی تشکیل شده است که برخی عبارتند از: شخصیت و شخصیت‌پردازی، درون‌مایه، گفت‌وگو، لحن، سبک، نماد و زاویه دید. در

این مقاله تنها از دیدگاه عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی، زاویه دید و درون‌مایه به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های دو داستان پرداخته می‌شود.

شخصیت‌پردازی و انواع شخصیت‌های داستانی

شخصیت، عنصری واقعی و عینیت‌دهنده به زندگی اجتماعی داستان و اساس و پایه داستان است. در واقع شخصیت‌های داستانی با مجموعه‌ای از رفتار، گفتار و افکاری که نویسنده بیان می‌کند، به وجود می‌آیند و در داستان، نقش ایفا می‌کنند. شاید به همین دلیل است که «آندره ژید» تأکید کرده است: «هرگز عقیده‌ای را مگو، مگر از طریق شخصیت» (کاموس، ۱۳۷۷: ۵۶-۶۲).

شخصیت‌پردازی، گزینش، کنار هم قرار دادن و مرتبط نمودن معنای شماری از شخصیت‌های تعریف‌شده عالم هستی با همدیگر، در یک موقعیت بیانی و یکی از عناصر داستان است که ممکن است در یک اثر هنری دراماتیک یا مکالمات روزمره به کار گرفته شود (ر.ک: روزبه، ۱۳۹۵).

شخصیت در داستان با توجه به نقش و اهمیت آن، از دیدگاه‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌شود که مهم‌ترین و کاربردی‌ترین آنها عبارتند از:

شخصیت اصلی

شخصیت اصلی، محور و مرکز همه حوادث است؛ یعنی حوادث مهم را پیش می‌برد و از همه مهم‌تر، سرنوشت و پایان ماجراهای اوست که اهمیت دارد. به عبارت دیگر، مهم‌ترین شخصیت داستان، شخصیتی محوری است که همه طرح و پرداخت داستان در جهت معرفی و مشخص کردن سرنوشت او به کار گرفته می‌شود و محوریت حوادث بر رفتار، اعمال، اندیشه و احساسات او قرار می‌گیرد. شخصیت اصلی، کشمکش خود را با زنجیره‌ای از حوادث پیش می‌برد که «پلات» یا ساختار روایی داستان را ایجاد می‌کند. «شخصیت اصلی»، گاهی مترادف «قهرمان اصلی» است؛ هرچند ضرورتی ندارد که شخصیت اصلی همیشه ویژگی‌های قهرمانی داشته باشد (پاینده، ۱۳۷۳: ۱۸).

در «شهری چون بهشت»، مهرانگیز و در «جشن نعمت»، شیانگلین شخصیت‌های اصلی یا «قهرمان اصلی» داستان هستند و محوریت حوادث بر رفتار، اعمال، اندیشه و احساسات آنها قرار می‌گیرد.

شخصیت فرعی

شخصیت‌هایی را که در کنار شخصیت اصلی، در جایگاه دوم یا سوم و... هستند و در مقایسه با شخصیت اصلی، اهمیت کمتری دارند، «شخصیت فرعی» می‌نامند. آنها یا دوست و محرم اسرار شخصیت اصلی هستند یا مخالف و دشمن او. شخصیت‌های فرعی، بهانه‌ای برای دادن اطلاعات درباره‌ی داستان و شخصیت‌های اصلی به خواننده‌اند و در حقیقت برای برجسته کردن و شناساندن بهتر شخصیت اصلی به کار می‌آیند. علی در «شهری چون بهشت»، شخصیت فرعی است که به شناساندن بهتر و بیشتر ایده، افکار و احساسات شخصیت اصلی، یعنی مهرانگیز به خواننده کمک می‌کند و شناختن مهرانگیز در حقیقت از خلال درد دل‌ها و صحبت‌هایش با علی ممکن می‌شود. علی، نقشی کلیدی در داستان ندارد، اما بی‌حضور او، شناختن مهرانگیز و اطلاع از سرگذشتش ممکن نیست.

این داستان به بیانی دیگر در باره‌ی زندگی چندین شخصیت اساسی (علی، مهرانگیز، نیر) است که با وحدتی برجسته و دلپذیر در آن و اقییت و رؤیا درهم‌آمیخته و زبان متفاوت راوی از شخصیت‌ها تأثیری ویژه بر مخاطب می‌گذارد (ساداتی و سقازاده، ۱۳۸۷: ۶۸).

در داستان «جشن نعمت»، شخصیت فرعی‌ای که ما را در شناخت ایده و افکار شیانگلین یاری می‌کند، «ارباب لو» است که هم رئیس خانواده‌ی لو و هم کارفرمای شیانگلین است. ارباب لو در این داستان، نماینده‌ی آدم‌های طبقات برتر اجتماع است. فکرهای فتودالی و عقب‌مانده‌ی این شخصیت، سبب ظلم و ستم جسمی و معنوی بر شیانگلین می‌شود. با وجود این شخصیت، مخاطبان می‌توانند درکی عمیق‌تر و دقیق‌تر از اتفاقات و مشکلات شیانگلین داشته باشند.

فورستر در کتاب «جنبه‌های رمان»، شخصیت‌ها را با توجه به عمل و ویژگی‌های روانی‌شان به دو نوع «ساده» و «جامع» نیز تقسیم می‌کند.

الف) شخصیت ساده که بر گرد یک فکر یا کیفیت واحد ساخته می‌شود؛ خوشی و تفریحی ندارد و عاری از هرگونه شور، شهوت، درد و آلام شخصی است. یکی از مزایای اشخاص ساده‌ی داستانی این است که به سهولت باز شناخته می‌شوند؛ دیده‌ی عاطفی خواننده، آنها را تشخیص می‌دهد و به همین علت به همان حال در ذهن او می‌ماند؛ زیرا بر اثر اوضاع دگرگون نشده‌اند، بلکه از خلال شرایط و اوضاع حرکت کرده‌اند.

شخصیت ساده، نقطه مقابل شخصیت جامع و پیچیده است؛ زیرا مانند شخصیت جامع، خصلت‌های متضاد و متناقض ندارد و طبق گفته فورستر نمی‌تواند تکامل یابد؛ یعنی تغییرناپذیر است، پیچیده نیست و با جزئیات سروکاری ندارد (مورگان، ۱۳۵۲: ۷۳-۷۵). در ضمن منظور از «ساده» نباید به معنای آدمی سطحی باشد؛ زیرا بسیاری از شخصیت‌های «ساده» بسیار عمیقند و رفتارشان تحسین‌برانگیز.

با تعاریف بالا، شخصیت‌های اصلی دو داستان مورد نظر، مهرانگیز و شیانگلین، شخصیت‌هایی ساده‌اند؛ زیرا خصلت‌های متضاد و متناقضی از آنها گزارش نمی‌شود. شخصیتی پیچیده و رمزآلود ندارند. رفتار و کردارشان در عین سادگی، حس عاطفی خواننده را برمی‌انگیزاند و او را با شخصیت همراه می‌کند، همیشه در ذهن خواننده می‌ماند، به طوری که آنان را به سهولت به یاد می‌آورد. در ضمن نویسندگان در شخصیت‌پردازی شخصیت‌های اصلی با بیان برخی گفت‌وگوها، تکیه کلام و یا برخی کلمات آنها، همچنین توصیف ظاهرشان، در پی نمودن موقعیت اجتماعی و فرهنگی آنها هستند.

زاویه دید

زاوی دید، نظرگاه، دیدگاه یا کانون روایت، نمایش‌دهنده شیوه‌ای است که نویسنده به یاری آن، حال و هوا، وضعیت و موقعیت‌های شخصیت‌ها، گفت‌وگوها، حادثه‌ها و عناصر دیگری را که داستان به وجود می‌آورد، به خواننده نشان می‌دهد و در واقع رابطه نویسنده با داستان را به نمایش می‌گذارد.

نویسندگان، هر دو از زاویه دیدی مشابه برای خلق داستان استفاده کرده‌اند. راوی هر دو داستان، سوم شخص است. در داستان «شهری چون بهشت»، مهرانگیز، شخصیت اصلی داستان، همیشه مرکز تناقض کل داستان است. داستان با گفت‌وگوی او و علی شروع می‌شود و با درگذشت او به پایان می‌رسد. اتفاقات زندگی او، داستان را پیش می‌برد. همچنین در داستان «جشن نعمت»، شیانگلین، شخصیت اصلی داستان است. مسیر فعالیت او، مسیر روایت کل داستان است. داستان هم با مرگ شیانگلین در شب برگزاری جشن نعمت به پایان می‌رسد.

نویسندگان، حوادث زندگی مهرانگیز و شیانگلین را با زاویه‌ای عینی شرح داده و شخصیت‌ها را با موفقیت ترسیم کرده‌اند؛ یعنی مانند یک تماشاچی فقط آنچه را اتفاق افتاده، بدون تغییر زیاد نوشته و با بیان واکنش‌های دو شخصیت اصلی، واقعیت را به

مخاطبان نشان می‌دهند. با این زاویه دید که بدون دخالت عواطف و احساسات نویسنده است، مخاطبان می‌توانند واقعیت‌های بی‌رحمانه جامعه و استضعاف فرد را در یک محیط نابرابر اجتماعی، احساس / لمس کنند.

درون‌مایه

درون‌مایه، مضمون یا تم، فکر اصلی و مسلط هر اثر ادبی است. خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و وضعیت و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. به بیانی دیگر، درون‌مایه را فکر و اندیشه حاکمی دانسته‌اند که نویسنده در داستان اعمال می‌کند و به همین دلیل است که می‌گویند درون‌مایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد.

داستان «شهری چون بهشت» و داستان «جشن نعمت» درباره زندگی غم‌انگیز و مظلوم زنان طبقات پایین/ پست جامعه است. در «شهری چون بهشت» می‌توان گفت که محیط زندگی مهرانگیز، از خانه پدر علی تا خانه تیر، بیانگر جامعه ایرانی آن زمان است. وضعیت مهرانگیز، یک استثنا نیست؛ او یکی از مظلومان جامعه است که زندگی‌اش بازگو می‌شود. دلیل این ظلم و ستم، تنها ناشی از اختلاف سطح اقتصادی نیست؛ بلکه برخاسته از عواملی عمیق‌تر یعنی اندیشه و فرهنگ است. معیارهای اخلاقی مانده و فرهنگ کهنه در همه ابعاد جامعه وجود دارد و این تفکر عقب‌مانده است که منجر به نابرابری شدید و شکاف زیاد میان ثروتمندان و فقرا شده است؛ شکافی که باعث تراژدی مهرانگیز نیز می‌شود.

همچنین در داستان «جشن نعمت»، روستای لو که شیانگلین در آن زندگی می‌کند، در واقع مظهر جامعه چین آن زمان است. چه کسی شیانگلین را کشت؟ می‌توان گفت که مرگ او، نتیجه معیارهای اخلاقی عقب‌مانده و فرهنگ سنتی جامعه آن روز است. در چنین جامعه‌ای مرموز، اتفاقات زندگی شیانگلین، گویا هر روز واقع می‌شود. هر دو اثر، درون‌مایه یکسان تبعیض، فقر و خرافه دارند که در نمود و نقد نابرابری‌ها و ظلم رایج در جامعه، تفکر عقب‌مانده و برخی رسوم و اعتقادات سنتی است.

خلاصه دو داستان

شهری چون بهشت

مهرانگیز -برده سیاه‌پوست- خدمتکار خانواده‌ای بزرگ (اشرافی) در شیراز است. او

بارها و بارها داستان مادرش و سایر برده‌های سیاه را برای پسر خانواده، علی، بازگو می‌کند. او و مادرش را از بین‌النهرین، میان‌رود، به شیراز آورده، به عنوان کنیز به پدر علی فروخته بودند.

در این داستان از بردهٔ سیاه دیگری به نام «نورالصبا» هم سخن گفته می‌شود که قیافه‌اش کمی متفاوت با مهرانگیز و مادر مهرانگیز به نظر می‌رسیده است. او هم در یک خانهٔ بزرگ کار می‌کرده است. به گفتهٔ مهرانگیز بعدها گروهی سیاه‌پوست با لباس‌های گرانبها آمده، او را سوار یک کالسکه کردند و با احترام با خود بردند. از آن زمان، همه برده‌های سیاه‌پوست امیدوار بودند که یک منجی بیاید و آنها را همچون نورالصبا با خود ببرد و از آن وضعیت دردآور رهایی بخشد.

پدر علی دلنواز، مادر مهرانگیز را بسیار دوست داشت و حتی او را به زیارت مکه برده بود. اما بعدها او را از خانه بیرون کرد و او مجبور شد برای کنیزی به خانهٔ خالهٔ علی برود. زمانی که علی برای امتحان میان‌ترم آماده می‌شد، پدرش بیمار شد و پس از مدتی درگذشت. بنابراین علی مجبور شد تحصیلات خود را رها کرده، برای حمایت از خانواده کار کند. علی و دخترخاله‌اش «نیر»، همدیگر را دوست داشتند، اما به دلیل کم بودن حقوق علی، در نهایت نیر به خلاف میلش، مجبور به ازدواج با یک افسر شد. وقتی مهرانگیز فهمید که علی و نیر نمی‌توانند با هم ازدواج کنند، از گل، دو عروسک (یکی به نمایندگی علی و دیگری به نمایندگی نیر) درست کرد و به هم چسباند. او بر مبنای یک اعتقاد عامیانه فکر می‌کرد از این طریق، آنها می‌توانند در کنار هم بمانند. پس از اینکه مادر علی، دو عروسک را دید، فکر کرد علی و مهرانگیز، رابطهٔ نادرستی داشته‌اند. مهرانگیز را کتک زد و به خانهٔ خواهرش منورخانم، مادر نیر فرستاد. سرانجام به عنوان جهیزیه به خانهٔ نیر فرستاده شد. مهرانگیز مانند گذشته کلفتی می‌کرد و پس از آن ضمن نگهداری از بچهٔ نیر -بیژن- داستان زندگی‌اش را برای او می‌گفت. یک روز شوهر نیر ناگهانی سراغ علی آمد و گفت مهرانگیز در حال روشن کردن چراغ خوراک‌پزی سوخته (خودسوزی کرده) است. علی خود را بالای سر مهرانگیز می‌رساند. در آخرین لحظه‌ها مهرانگیز، آرام می‌گوید که من و نورالصبا با هم سوار کالسکه شدیم و می‌خواهیم به سوی شهری چون بهشت برویم.

جشن نعمت

بعد از فوت شوهر «شیانگلین»، مادرشوهرش می‌خواست او را به شخصی دیگر بفروشد. به همین دلیل فرار کرد و به روستای «لو» آمد و در سمت خدمتکار در یک خانواده بزرگ روستایی به کار گرفته شد. شیانگلین، بسیار کوشا بود و سریع کار می‌کرد و کارنامه کاری‌اش بسیار خوب بود و ارباب هم از او راضی بود. اما اوقات خوب، طولانی نیست. مادرشوهرش او را پیدا کرد و به عنوان برده به خانواده «خی» فروخت.

«خی»، کشاورزی ساده و صادق بود. شیانگلین و آقای خی ازدواج کردند و صاحب پسری به نام «عمائو» شدند. شیانگلین کم‌کم به یک زندگی صلح‌آمیز (آرام) داشت عادت می‌کرد که خی به دلیل کار بسیار برای پرداخت قرض‌هایش از خستگی و بیماری درگذشت و عمائو را نیز گرگ خورد.

برادر آقای خی، خانه شیانگلین را گرفت و او را اخراج کرد. بنابراین او چاره‌ای جز رفتن دوباره به خانه «لو» برای خدمتکاری نداشت. شیانگلین در بازگشت، داستان همسر و پسرش را به دیگران گفت. ابتدا مردم برایش دل‌سوزی می‌کردند؛ اما پس از مدتی با شنیدن سرگذشتش، مسخره‌اش می‌کردند و می‌گفتند چون دو شوهرش مرده‌اند، گناهکار است و برای پاک شدن باید در معبد آستانه‌ای (پله) بسازد تا مردم به جای او روی آن پا بگذارند و گناهانش (نحوستش) پاک شود.

او پس از مدت‌ها کار طاقت‌فرسا، پولی جمع‌آوری کرد و آستانه‌ای ساخت و فکر کرد با این کار می‌تواند نظر مردم را درباره خودش تغییر دهد، اما اینگونه نشد. وقتی می‌خواست در انجام کارهای جشن نعمت، جشنی رایج در روستای لو که هر سال برای شکرگذاری برگزار می‌شد، شرکت کند، دیگران حتی اجازه ندادند او به لوازم «جشن» دست بزند و به‌نوعی طرد و سرانجام دیوانه و فقیر شد و در شب برگزاری جشن نعمت، هم‌زمان با آتش‌بازی و هیاهوی شادمانی مردم ده، از سرما و گرسنگی درگذشت.

تحلیل مقایسه‌ای شخصیت‌های اصلی دو داستان

شباهت‌های دو شخصیت اصلی دو داستان، مهرانگیز و شیانگلین به قرار زیر است:
تبعیض و نابرابری در حقوق انسانی

در هر دو داستان، شخصیت اصلی یا همان «قهرمان»، یک زن است. نویسندگان با تصویرسازی شخصیت زنان، به‌ویژه شخصیت اصلی و بیان احوال و رفتارشان در حقیقت احوال غم‌انگیز «زن» را در یک جامعه پدرسالار روایت می‌کنند. در واقع شخصیت‌های زن داستان، چه اصلی و چه فرعی، توان تغییر سرنوشت نامتعادل خود را ندارند و همیشه باید زیردست مردان و فرمانبر آنها باشند.

در داستان «شهری چون بهشت»، مهرانگیز و مادرش، هر دو خدمتکارند و هر دو در کهنسالی به وسیله ارباب از خانه رانده می‌شوند. هر دو از ظلم جسمی رنج می‌برند؛ کتک می‌خورند و مجبورند با ارباب، رابطه جنسی داشته باشند. مادر علی، زن دیگر داستان می‌داند شوهرش به او خیانت می‌کند، اما نمی‌تواند اعتراض کند و نیر، خلاف میل درونی، مجبور به ازدواج با مردی می‌شود که وضعیت اقتصادی خوبی دارد.

در «جشن نعمت» نیز هرچند زنان، تمامی کارهای جشن را انجام می‌دهند، فقط مردان، حق حضور در جشن را دارند و در حقیقت زنان نادیده گرفته می‌شوند. شیانگلین پس از مرگ شوهر اول، حق ندارد از خانه او بیرون برود. گویی وسیله‌ای است که حق مالکیتش با مرد است و خودش قادر به تصمیم‌گیری درباره سرنوشت و رفتارش نیست. هر دو شخصیت آشکارا مورد تبعیض دیگرانند.

وضعیت اجتماعی

در هر دو داستان، شخصیت‌های اصلی، اهل طبقه پایین و فرودست اجتماع هستند؛ هیچ حمایت‌کننده و پشتوانه‌ای ندارند؛ برای ادامه حیات باید وابسته به یک خانواده اشرافی و خدمتکار آنها باشند. برای مثال در «شهری چون بهشت»، مهرانگیز و مادرش، سیاه‌پوست هستند، خانواده مستقل ندارند، در زندگی غم‌انگیزشان به خانواده‌های مختلفی وابسته‌اند. مهرانگیز، اول در خانه پدر علی کار می‌کرد؛ بعد اخراج شده، به خانه خاله علی و پس از آن نیز به عنوان جهیزیه به خانه نیر فرستاده می‌شود.

در «جشن نعمت»، شیانگلین پس از مرگ شوهر اول، برای اینکه مادر شوهرش او را نفروشد، به روستای لو فرار کرده، در آنجا به شکلی وابسته به ارباب زندگی می‌کند.

آنها از طبقه فرودست جامعه‌اند و از ستم معنوی و ظلم اقتصادی طبقات مرفه جامعه رنج می‌کشند. مثلاً وقتی مهرانگیز، بچه‌ها را به مدرسه رسانده، دیر برمی‌گردد، مادر علی

با یک کنده هیزم به سرش می‌زند و سرش را می‌شکند. شیانگلین برای اینکه بتواند نظر دیگران را درباره خودش تغییر دهد و در کارهای جشن شرکت داده شود، سعی می‌کند خوب کار کند. حتی حرف‌های خرافاتی را گوش کرده، به آنها عمل کند. در معبد پایه‌ای می‌سازد به این امید که سختی‌هایش تمام شود؛ زیرا به او گفته بودند که با پا گذاشتن مردم روی پایه معبد، نحوستش برطرف می‌شود و در نتیجه به آرامش می‌رسد.

شخصیت‌های زحمتکش، بی‌آلایش و مهربان

هر دو شخصیت -مهرانگیز و شیانگلین- زحمتکش، مهربان و ساده‌اند. با همه ستم و رنج‌هایی که می‌کشند، همیشه مهربانند و کارهای ضد اخلاقی نمی‌کنند.

مهرانگیز هرچند از مادر علی زیاد کتک می‌خورد و پدر علی هم به او تجاوز می‌کند، همیشه کارهای خانه را به‌خوبی انجام می‌دهد؛ به بچه‌ها محبت می‌کند و هم‌درد و دل‌سوز علی است. برای نمونه وقتی مهرانگیز فهمید که علی و نیر با اینکه همدیگر را دوست دارند، نمی‌توانند با هم ازدواج کنند، طبق یک باور عامیانه از گل، دو عروسک به عوض علی و نیر درست کرد و به هم چسبانید. او تصور می‌کرد که با این کار، آنها به وصال هم می‌رسند. اما مادر علی با دیدن دو عروسک به هم چسبیده، فکر کرد مهرانگیز و علی، رابطه‌ای نادرست داشته‌اند. مهرانگیز را به سختی زد و از خانه بیرون کرد و در آخر به عنوان جهیزیه به خانه نیر فرستاده شد. مهرانگیز در خانه نیر نیز در جایگاه یک خدمتکار مانند گذشته بدون هیچ شکوه و شکایتی، ضمن انجام کارهای خانه از بیژن، فرزند نیر نیز مراقبت می‌کرد.

در «جشن نعمت»، هرچه به شیانگلین ستم می‌شود، باز اخلاقش را تغییر نمی‌دهد. در خانه ارباب، خوب کار می‌کند و سعی می‌کند که با رفتار خوبش، دیگران را وادار به پذیرش خود کند. اولین بار که شیانگلین به خانه ارباب لو آمد، بسیار سخت کار می‌کرد و سختی‌ها را تحمل می‌نمود. حتی وقتی دیگران در حال استراحت بودند، او همچنان کار می‌کرد و ارباب نیز از کارش بسیار راضی بود. در دومین ازدواجش نیز هرچند همسرش، زندگی فقیرانه‌ای داشت، سعی می‌کرد خوب زندگی کند. شخصیت شیانگلین بیانگر زنان زحمتکش آن عصر چین است.

شخصیت‌های منفعل

هر دو شخصیت اصلی در زندگی، حق انتخاب سرنوشت و در نتیجه قدرت

تصمیم‌گیری برای زندگی‌شان و توان تغییر طبقه اجتماعی خود را ندارند؛ زیرا راه گریزی از وضعیتی که جامعه آن روز برایشان رقم زده بود، نداشتند. در «شهری چون بهشت»، سرنوشت مهرانگیز و مادرش، گویی تکرار یک سرنوشت است. آنها و کسانی همچون آنها، حق و توانایی تغییر سرنوشت خود را ندارند. در «جشن نعمت» نیز همین‌گونه است. مهم نیست که شیانگلین چقدر تلاش می‌کند یا توان انجام دادن چه کارهایی را دارد؛ زندگی غم‌انگیز او، تغییرناپذیر است. در آن دوره خاص، تبعیض در زندگی‌شان، الزامی است و به خواست آنها تغییر نمی‌کند.

پایانی دردآلود

هر دو شخصیت با درد و اندوهی سخت، جان می‌دهند. در «شهری چون بهشت»، مهرانگیز به ظاهر خودسوزی می‌کند. اگر به موقع درمان شود، ممکن است زنده بماند. با این حال شوهر نیر فکر می‌کند که درمان یک خدمتکار پیر سیاه، ارزش ندارد. شیانگلین نیز سرانجام در یک شب زمستانی سرد از خانه ارباب اخراج می‌شود و در لحظه جشن و شادمانی دیگران از دنیا می‌رود و هیچ‌کس نمی‌داند این بی‌خانمان به علت یخ‌زدگی مرده یا از گرسنگی. اگر حتی یک شخص با او هم‌دردی می‌کرد، شاید پایان زندگی او بسیار متفاوت می‌بود.

شباهت‌های دیگر

عنوان طنز آمیز (پارادوکسی)

مخاطب با دیدن عنوان «شهری چون بهشت» تصور می‌کند با داستانی شاد (مفرح) روبه‌رو است و داستان در وصف شهری است که در آن هیچ ستم، نابرابری، بیماری و فقر وجود ندارد. اما در حقیقت شهری چون بهشت، شهر ایده‌آل شخصیت ستم‌زده داستان است که تنها در خیالش وجود دارد و همیشه آرزو دارد روزی چون «نورالصبأ» به آنجا برده شود. واقعیت این است که زندگی دردآلود خدمتکاران سیاه و افراد بی‌شماری مانند مهرانگیز در حقیقت جهنمی سوزان است و سوخته شدن مهرانگیز در پایان زندگی می‌تواند نماد همین سوختن او در این جهنم باشد. همچنین وقتی مخاطبان با عنوان جشن نعمت روبه‌رو می‌شوند، ممکن است در ذهن خود شادی همراه با وفور نعمت را در

خلال روایت داستان تصور کنند. اما به عکس شاهد روایت نابرابری‌های اجتماعی و پایمال شدن حقوق انسانی بی‌پناه هستند که مظلومانه می‌میرد. همچنین پارادوکس موجود در عنوان هر دو داستان می‌تواند برانگیزاننده مخاطب در پی‌گیری داستان باشد.

مقایسه تفاوت‌های دو داستان

رویکرد روایت

نویسنده «شهری چون بهشت»، روایت را از نیمه داستان شروع می‌کند. در آغاز داستان، مهرانگیز در حال بیان داستان زندگی و درحقیقت پیشینه خود و مادرش است و بدین صورت علاقه خوانندگان برای دنبال کردن داستان برانگیخته می‌شود. اما در داستان «جشن نعمت»، ابتدا مرگ شیانگ‌لین روایت شده، به تدریج در طول روایت، دلیل مرگش آشکار می‌شود. وقتی خواننده ناگهان با اتفاقی تلخ روبه‌رو می‌شود، یعنی مرگ زنی بیچاره و بی‌پناه در تنهایی و سرما، آن هم در شب برگزاری یک جشن همگانی، برانگیخته می‌شود تا ادامه داستان را بخواند.

نمود برخی باورهای دینی و اعتقادات عامیانه

در دو داستان، توصیفاتی از اعتقادات و باورهای مردم به طور جزئی آمده که با یکدیگر متفاوت است و نشان‌دهنده تفاوت دیدگاه و فرهنگ دو نویسنده است. برای نمونه در «شهری چون بهشت»، روایت‌های زیادی درباره باورهای دینی وجود دارد. برای نمونه پدر علی، مادر مهرانگیز را به مکه برده است. در لحظه‌های آخر عمر، مهرانگیز از علی می‌خواهد پای او را به سمت قبله بکشد. همچنین برخی از اعتقادات و درک‌های منحصر به فرد عامیانه ایرانی، مانند این گفته مهرانگیز با علی که جغد، پرنده پیامبر و از همه چیز آگاه است و اطلاعاتی را با خود می‌آورد؛ یا اینکه مهرانگیز اعتقاد داشت که ساختن دو عروسک گلی به نام علی و نیر و چسباندن آنها به یکدیگر باعث می‌شود که آنها بتوانند برای همیشه در کنار هم بمانند.

در «جشن نعمت» نیز توصیفاتی از اعتقادات عامیانه دیده می‌شود. برای نمونه خود جشن نعمت، اعتقادی محلی است که مردم معتقد بودند که در زمان تحویل سال نو چینی، اگر برای خدایان قربانی کنند و شکر آنها را به جا آورند، در سال جدید، شانس و

موفقیت‌های خوبی به دست می‌آورند. همچنین در آن عصر، مردم زنی را که دو بار ازدواج کرده، آدمی بدشگون می‌پنداشتند؛ تا جایی که حتی خود شیانگلین هم باور می‌کند که بدشگون است و برای پاک کردن روحش، طبق نظر عامه در معبد، پایه‌ای می‌سازد تا با لگدمال شدن آن پایه (سکو/پله)، آرامش یابد.

بررسی دلایل شباهت‌ها و تفاوت‌ها

تفاوت‌ها و شباهت‌های فرهنگی

ایران و چین، دو کشور با تاریخ و فرهنگ دیرینه هستند. از زمان‌های باستان تا زمان مدرن، اعتقادات غنی در میان مردم شکل گرفته است. با توجه به پرستش خدایان و هراس از آنها و یا دیگر نیروهای ناشناخته، همچنین «نظریه ناخودآگاهی جمعی یونگ» می‌توان گفت که احترام به خدایان و ترس از او یا نیروهای ناشناخته یا طبیعت، یکی از نیازهای معنوی بشر و در همه انسان‌ها مشترک بوده است. مردم از قدیم، ارواح و خدایان را می‌پرستیده و از آنها می‌ترسیده‌اند. در هر جشن خاص، مردم برای سعادت خود، دعا و قربانی‌های بزرگ می‌کنند. بنابراین ارواح و خدایان، تأثیری مستقیم در ذهن مردم داشته و به ناخودآگاه جمعی ملت‌ها تبدیل شده‌اند. در مهرانگیز و شیانگلین و شخصیت‌های دیگر دو داستان، این ناخودآگاه جمعی حضور دارد.

همچنین با توجه به نظریه ناخودآگاهی جمعی یونگ درباره روح زمانه، دلیل برجستگی نابرابری زن و مرد و پذیرش ظلم و ستم مردم طبقه پایین از طبقه بالا در آن عصر می‌تواند این باشد که در فرهنگ ایران و چین در آن زمان، روح زمانه شبیه به هم بوده است. ناخودآگاه جمعی از افسانه‌های باستانی ناشی می‌شود، اما با تغییر زمان، به روح زمانه تبدیل می‌شود. روح زمانه، باوری است که هیچ ارتباطی با عقل ندارد، اما از آن برای سنجش تمام حقیقت استفاده و همیشه نوعی حس عام تلقی می‌شود.

در عصر زندگی مهرانگیز در یک نظام اجتماعی مردسالار و پدرسالار، زنان اغلب حق ابراز خواسته‌هایشان را ندارند و متأثر از خانواده یا شوهر، یعنی وابسته آنها می‌شوند و وقتی به منافعشان آسیب می‌رسد، راهی برای شکایت وجود ندارد و فقط باید تحمل کنند. همچنین در عصر زندگی شیانگلین، مفهوم عفاف برای زنان به معنای سه اطاعت

است؛ یعنی پیش از ازدواج از پدر، بعد از ازدواج از شوهر و بعد از مرگ شوهر از فرزند باید اطاعت کنند. دو شخصیت اصلی دو داستان چون زیر سایه جامعه مردسالار و پدرسالار زندگی می‌کنند، همیشه تحت فشارند که در نهایت منجر به فاجعه می‌شود.

تفاوت و شباهت‌های دیدگاه نویسندگان

هر دو نویسنده، نگران وضعیت زندگی طبقات فرودست جامعه، به‌ویژه زنان زمانه خویش هستند و با توصیف زندگی واقعی و وضعیت نامطلوب این اقشار و برخوردهای ظالمانه دیگر افراد جامعه با آنها، قدم به قدم خوانندگان را به تفکر درباره موضوعات اجتماعی‌ای که در صدد بیانش هستند، همراه می‌کنند. برای بیان دقیق‌تر این وضعیت نامطلوب، هر دو نویسنده، زن را شخصیت اصلی داستان برگزیدند؛ زیرا نابرابری و ظلم در حق زنان، بیشتر روا داشته می‌شده است و با توصیف وضعیت آنها، نابرابری‌های اجتماعی را برجسته‌تر می‌کنند. آنها هر دو از یک رویکرد واقع‌گرایانه استفاده می‌کنند؛ یعنی داستان را از منظر سوم شخص برای خواننده می‌گویند، به طوری که خواننده می‌تواند خود را در آن وضعیت قرار دهد و شادی و غم شخصیت‌های داستان را احساس کند.

با وجود شباهت‌های دو داستان، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. از منظر پیشینه فرهنگی دو نویسنده، سیمین دانشور، مسلمان است و برخی از اعتقادات دین اسلام در «شهری چون بهشت» دیده می‌شود که بارزترین آن، نام خود داستان است و این نیز بر اساس فضای واقعی فرهنگی جامعه ایران است. با این توصیفات واقعی، نوع اعتقادات ایرانیان برای مخاطب توصیف می‌شود. اما لوشون، اعتقادات دینی برجسته‌ای ندارد و هیچ اثر و بیانی از فرهنگ دینی در «جشن نعمت» دیده نمی‌شود و بیشتر توصیفات از اعتقادات عامیانه چینی است که از نظر لوشون، «آشغال فرهنگی» نامیده می‌شود که برای حفظ استقلال روح مردم باید از بین بروند.

تفاوت دیگر این است که سیمین دانشور، احوال مهرانگیز یعنی یک زن سیاه‌پوست را در جایگاه نماینده بردگانی که به همه دنیا و از جمله ایران به اجبار آورده شده‌اند، محور داستان قرار داده است. اما شیانگلین در «جشن نعمت»، تنها نماینده زحمتکشان و ستم‌دیدگان آن زمان چین است. کار سیمین دانشور، «فرامرزی» و جهانی است، اما لو شون، شخصیتی انقلابی بود و هدفش در خلق شخصیت‌هایی چون شیانگلین این بود تا

از ادبیات در جایگاه سلاحی برای بیدار کردن مردم آن زمان به منظور مبارزه با حکومت فئودالی در طول انقلاب استفاده کند.

وضعیت جامعه (دو جامعه متفاوت)

داستان «شهری چون بهشت» سیمین دانشور در اوایل دهه ۱۹۶۰م بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳م) نوشته شده است؛ یعنی زمانی که حکومت پهلوی از یک سلطنت مشروطه، تبدیل به یک حکومت متکی به آمریکا شد. آمریکا به پادشاهی که دیکتاتور و طرفدار غرب بود کمک کرد تا سازمان پلیس مخفی خود، ساواک را برای حفظ حکومت آموزش دهد. در آن اجتماع تاریک، بسیاری از طبقات بالای اجتماع، فاسد بودند و غیر نظامیان را تحت فشار قرار می‌دادند و از سرمایه‌های ملی سوءاستفاده می‌کردند و در نتیجه زندگی مردم بسیار دشوار می‌گذشت.

«جشن نعمت» لوشون در دهه ۱۹۲۰ (۱۹۲۴م) نوشته شده است. این دهه، دوره گسترش جنبش فرهنگ جدید چین بود. لوشون با شور و شوق فراوان، وقوع انقلاب سال ۱۹۱۱ را همراهی کرد؛ اما پس از گذشت زمانی فهمید که پس از انقلاب ۱۹۱۱، ریشه‌ها و پایه‌های جامعه فئودالی کاملاً نابود نشده است. مردم عادی به‌ویژه کشاورزان در زندگی از گرسنگی و سرما رنج می‌بردند و مفهوم مردسالاری و اخلاق فئودالی هنوز یوغی معنوی بر گردن آنها بود.

می‌توان گفت که این دو داستان، توصیف دو جامعه در دو زمان مختلف است؛ دو جامعه‌ای که در دوره تحولات شدید اجتماعی قرار داشتند. در آن دوره، مردم عادی، گرسنه و لخت بودند؛ حقشان نادیده گرفته می‌شد و زندگی‌شان بسیار دشوار بود و دو نویسنده نام‌برده به‌خوبی آثار واقع‌گرایانه‌ای برای بازتاب نابرابری‌ها، مشکلات اجتماعی و انتقاد از تاریکی جامعه خود آفریده‌اند.

نتیجه‌گیری

در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی عمدتاً به وجوه مشابه آثار تکیه می‌شود؛ حال آنکه وجه بارز ادبیات تطبیقی مکتب چینی مبتنی بر تفاوت آثار همراه با وجوه مشابه آنهاست. در واقع برخی اصول اساسی ادبی تقریباً یکسان، حال آنکه اختلافات ادبی

بیشتر است. مطابق مکتب چینی از «جست‌وجوی زمینه مشترک» باید عبور کرد و به بیان تفاوت‌ها، تغییرات و جهش‌ها برای بررسی مجدد و تعریف زمینه تنوع ادبی ادبیات تطبیقی پرداخت. مطالعات تنوع ادبی، چشم‌انداز جدید ادبیات تطبیقی است.

از مقایسه داستان «شهری چون بهشت» سیمین دانشور و داستان «جست‌نعمت» لو شون، این نتیجه به دست می‌آید که هرچند دوران زندگی، پیشینه اجتماعی و فرهنگی این دو نویسنده، متفاوت است، دو اثر آنها، شباهت‌های بسیار و در عین حال تفاوت‌هایی هم دارد. شباهت‌های دو اثر عبارتند از: با استفاده از روش‌های واقع‌گرایانه، دو شخصیت دارای جنسیت و وضعیت اجتماعی یکسان و سرنوشت مشابه خلق کرده‌اند. «مهرانگیز» و «شیانگ‌لین»، نماینده طبقات پایین (پست) مردم ستم‌دیده جامعه ایران و چین آن عصر هستند. این آثار، تاریکی جامعه را آشکار کرده، نویسندگان با رنج و سختی مردم ابراز هم‌دردی می‌کنند.

تفاوت مهم در این دو اثر، توصیف باورها و اعتقادات مردم است؛ خواه از دیدگاه فرهنگ دینی و ایرانی باشد یا باورهای اعتقادات قومی و فرهنگ چینی. برخی ویژگی‌ها و باورهای فرهنگی، مخصوص جامعه آنهاست. در عین حال با استفاده از نظریه ناخودآگاه یونگ، با بررسی فرهنگ، دیدگاه نویسنده و واقعیت‌های اجتماعی، وجود شباهت‌ها و تفاوت‌ها را می‌توان به دلیل ناخودآگاه جمعی انسان‌ها، روح زمانه در یک دوره خاص و همچنین شباهت‌های واقعیات جامعه ایران و چین آن عصر دانست. همچنین شباهت‌های دو داستان با نظریه ادبیات تطبیقی مکتب آمریکایی سازگار است که ادبیات را فراتر از مرز هنر، ملت و رشته‌ها می‌داند. این دو اثر هرچند در دو کشور مختلف، دوره‌ها و زبان‌های مختلف پدید آمده است، شخصیت‌های اصلی آنها بسیار شبیه به هم دیده می‌شود و مفاهیم و درون‌مایه به هم نزدیک است.

اما دلیل تفاوت‌های دو اثر نیز اتفاقی نیست، بلکه اجتناب‌ناپذیر است؛ به این دلیل که در کشورهای مختلف با پیشینه‌های فرهنگی متفاوت، ژن‌های فرهنگی و پدیده‌های فرهنگی گوناگون و متفاوتی وجود دارد. از این لحاظ نتیجه این تحقیق هم با مبانی مکتب تطبیقی چینی که زیاد شناخته نشده، سازگار است. در حوزه ادبیات تطبیقی، هنگام توجه به شباهت‌های ادبی کشورهای مختلف، باید به نکات متفاوت یا نکات ویژه

یک ملت نیز توجه کرد. دقیقاً همین تفاوت‌ها و ویژگی‌ها خاص ادبیات ملیت‌های مختلف و در نتیجه تنوع است که باعث ایجاد تنوع ادبیات جهانی شده است. در کل، مطالعه و مقایسه آثار ادبی در ملیت‌های مختلف به توسعه هنرهای ادبی کمک می‌کند و در عین حال در از بین بردن تعصبات فرهنگی و تعمیق درک فرهنگی بین اقوام مختلف، اهمیت ویژه‌ای در عصر کثرت‌گرایی جهانی دارد.

پی‌نوشت

۱. به مناسبت این پژوهش، «جشن نعمت» به فارسی ترجمه شده، ولی چاپ نشده است.
2. Tai Ping Guang Ji : The Taiping Guangji (simplified Chinese: 太平广记), sometimes translated as the Extensive Records of the Taiping Era, or Extensive Records of the Taiping Xinguo Period, is a collection of stories compiled in the early Song dynasty under imperial direction by Li Fang.
3. Du Fu (Wade-Giles: Tu Fu; Chinese: 杜甫; 712 – 770) was a Chinese poet and politician of the Tang dynasty. Along with his elder contemporary and friend Li Bai (Li Po), he is frequently called the greatest of the Chinese poets.

منابع فارسی

- پاینده، حسین (۱۳۷۳) «شخصیت‌پردازی در داستان کوتاه»، ادبیات داستانی، شماره ۳۷، صص ۳۶-۳۹.
- خاتمی، احمد (۱۳۸۶) گزیده مقالات کتاب ماه ادبیات فارسی، تهران، خانه کتاب.
- دانشور، سیمین (۱۳۸۱) شهری چون بهشت، چاپ هفتم، تهران، خوارزمی.
- روزبه، محمدرضا (۱۳۹۵) ادبیات معاصر ایران (نثر)، تهران، روزگار.
- ساداتی، سید شهاب‌الدین و بهاره سقازاده (۱۳۸۷) «نقد و بررسی شهری چون بهشت سیمین دانشور از دیدگاه فرمالیستی»، کتاب ماه ادبیات، سال اول، شماره ۱، صص ۶۷-۷۱.
- صلاحی مقدم، سهیلا (۱۳۷۸) مقایسه میان مولوی و ویلیام بلیک از نظر عرفانی و زبانی، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی به راهنمایی دکتر عباسعلی رضایی، دانشگاه تربیت مدرس.
- قویمی، مهوش و شهرزاد لاجوردی (۱۳۹۴) «تحلیل داستان کوتاه شهری چون بهشت اثر سیمین دانشور»، فصلنامه مطالعات نقد ادبی، دوره دهم، شماره ۴۱، صص ۹-۲۶.
- یوست، فرانسوا (۱۳۹۷) درآمدی بر مطالعات ادبی، ترجمه علیرضا انوشیروانی و دیگران، تهران، سمت.
- کاموس، مهدی (۱۳۷۷) «کارکرد شخصیت‌های فرعی در جهان داستان»، ادبیات داستانی، شماره ۴۸، صص ۵۶-۶۲.
- مورگان فورستر، اودارد (۱۳۵۲) جنبه‌های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگاه.

- Remak, Henry (1961) "Comparative literature: Its Definition and Function", Comparative Literature: Method and Perspective. Eds. Newton P. Stallknecht and Hors Frenz. Carbondale, Southern.
- Wellek (1985) "Name and Essence of Comparative Literature", translated by Huang Yuanshen, "Comparative Translation Studies of Comparative Literature", Shanghai Translation Press, p. 144.
- [China] Ji Xianlin (1957) The History of Sino-Indian Cultural Relations.
- [China] Cao shunqing (2012) Introduction to Comparative Literature.

منابع چینی با برگردان فارسی

- Boshan (1982) "Analysis of Nemat Lushun celebration", Social Sciences, No. 4.
- بوشان (۱۹۸۲) «تحلیل جشن نعمت لوشون»، علوم اجتماعی، شماره ۴.
- Chin Changming (2013) "A Brief Discussion on Tragedy and Feudal Culture of Characters in Lushun Novels" Academic Research: China.
- چین چانگ‌مینگ (۲۰۱۳) «یک بحث مختصر در مورد تراژدی و فرهنگ فئودالی شخصیت‌ها در رمان‌های لوشون» تحقیقات دانشگاهی، چین.
- Daneshvar Simin, Suvshon (2012) Translated by Mo Hongyan, Chongqing Press: China.

- دانشور سیمین، سووشون (۲۰۱۲) ترجمه مو هونگ یان، انتشارات چونگ چینگ، چین.
Liū xu (2013) "dwarfism is a common phenomenon in China"
لیو، شو (۲۰۱۳) «پدیده‌های روانی اجتماعی شیانگ لین در نعمت».
Lu Xun (2004) Blessings, Beijing Youth Publishing House.
لو، شون (۲۰۰۴) نعمت، جوانان پکن، پکن.
Hu Caizhong, (2009), "Xianglin Sao's spirit of resistance in "Blessing", "Literary Education
[۱۹] هو زیجون، (۲۰۰۹)، «روح مقاومت خانم شیانگ لین در نعمت»، «آموزش ادبیات».

